

## جایگاه علوم انسانی در فرهنگ و فلسفه اسلامی

حسن رضازاده\*

### چکیده

در این مقاله، بعد از مقدمه و شرح مفردات موضوع، درباره علم در فرهنگ اسلامی و این موضوع بحث می‌شود که علوم انسانی به مجموعه معارف و دانش‌های مربوط به انسان و ماوراءالطبیعه برمی‌گردد. علم به معنای یافته‌های تجربه‌پذیر تنها بخشی از اندیشه‌هایی است که مسبوق به دانش‌های غیرتجربی است. فلسفه، دین و تاریخ، هندسه علم و جایگاه آن را مشخص می‌کنند. علم سرزمین و جغرافیا ندارد ولی به فرهنگ وابسته است. روح تفکر علمی در فرهنگ غرب متناسب با فرهنگ اروپایی است. در فرهنگ و فلسفه اسلامی همه دانش‌ها مرتبط با وحی‌اند. مجموعه اصولی که دیدگاه‌های جهان‌شناسی و انسان‌شناسی یک مسلمان را پی‌ریزی می‌کند از اهمیت خاصی برخوردار است.

بنابراین علوم انسانی در فرهنگ و فلسفه اسلامی به لحاظ روش با فرهنگ غرب مشترک است ولی به لحاظ ارزش و مبانی متفاوت است. تفاوت در فلسفه موجب تفاوت در عمل می‌شود. یعنی مبانی علوم انسانی در غرب جهان‌بینی مادی و در فرهنگ و فلسفه اسلامی جهان‌بینی الهی است. به همین جهت باید‌ها و نبایدهای دو فرهنگ با توجه به مبانی متفاوت می‌گردد.

علوم انسانی مانند مدیریت، تعلیم و تربیت، اقتصاد، جامعه‌شناسی و امثال آن در فرهنگ و تمدن اسلامی متأثر از اندیشه‌های فلسفی و حکمی اسلامی است.

واژگان کلیدی: فرهنگ، علوم انسانی، فلسفه اسلامی، علم تجربی، فرهنگ غرب، معارف اسلامی، انسان، ارزش، روش.

مقدمه

نحوه نگرش متفکران مسلمان در مقایسه با دیگر دانشمندان پیشین و معاصر متفاوت است چون مبانی و الگوهای نظری و علمی آنان با یکدیگر فرق داشته است. اندیشمندان مسلمان، جهان، تاریخ و انسان را اجزای یک چیز و متأثر از یک خالق می‌دانند؛ آنان همه را اجزا و عناصر پیکری واحد می‌دانند که جهتی توحیدی دارد. انسان و جامعه در این مجموعه هرگز از هم جدا نیستند و در سلسله مراتب وجود قرار گرفته‌اند.

در بینش اسلامی، انسان اشرف مخلوقات تلقی می‌شود و جامعه انسانی نیز مجموعه‌ای هماهنگ است. می‌توان گفت در نگاه عالمان و فیلسوفان مسلمان، آفرینش، جامعه، تاریخ و انسان، همه اجزای یک پیکر هستند و هر کدام کارکرد ویژه‌ای دارند و در عین حال هر جزء در حد خود با دیگر اجزا روابطی معین دارد.

بینش «اندام‌واره» مسلمانان درباره جهان ناشی از اعتقاد آنان به قرآن و توجه به فلسفه و حکمت اسلامی بوده است. قرآن در آیات متعددی این نگرش را تأیید می‌کند. محور حکمت الهی نیز تأکید بر سلسله مراتب موجودات است، اندیشمندان مسلمان بحث سلسله مراتب جهان را وارد علوم طبیعی و انسانی کرده‌اند (فارابی، ۵۷: ۱۳۵۴). در تمدن دینی مانند تمدن اسلامی یا تمدن‌های کهن آسیا، تحقیق در علوم طبیعی ممکن است بر اساس نظریه رفع احتیاجات انسانی و حوایج اجتماعی صورت گیرد، چنان‌که در صنایع دوره قدیم و قرون وسطی مشهود است و یا ممکن است این نوع مطالعه برای به وجود آوردن یک دستگاه

استدلالی که شامل بحثی درباره تمام مراتب هستی است، انجام پذیرد (نصر، ۴: ۱۳۴۵). با این مقدمه برای روشن شدن جایگاه علوم انسانی در فرهنگ و فلسفه اسلامی و تفاوت آن با فرهنگ غرب ابتدا به بررسی مفردات می‌پردازیم.

علم

مفهوم «علم» در فرهنگ اسلامی به همه دانستنی‌ها اطلاق می‌شود و در واقع عالم به کسی گفته می‌شود که جاهل نباشد این معنا شامل همه دانش‌های بشری اعم از نظری و تجربی می‌شود. ریاضیات، فلسفه، طبیعیات، علوم تجربی نوین مانند جامعه‌شناسی، روان‌شناسی و اقتصاد همه علم هستند. به این معنا خداوند عالم مطلق است یعنی نسبت به هیچ امری جاهل نیست و برای او مسئله مجهول وجود ندارد. محتوای قرآن مجموعه‌ای از دانستنی‌هاست و هر کسی آن را بداند عالم به قرآن است، در زبان انگلیسی کلمه «knowledge» معادل علم است.

در فرهنگ غرب گاهی علم به دانستنی‌هایی اطلاق می‌شود که از طریق تجربه مستقیم حسی به دست آمده باشد، بدین معنا فلسفه، منطق، اخلاق و عرفان بیرون از معنای علم قرار می‌گیرند و به اصطلاح غیرعلمی هستند؛ در زبان انگلیسی معادل این معنا کلمه science قرار داده شده است. از آغاز دوره رنسانس به بعد است که علوم تجربی حاکمیت پیدا کرد ولی علم به معنای مطلق آگاهی (معنای اول) با تولد بشر متولد شده است. در این نوشتار مقصود از علم معنای اول است.

متضمن روابط افراد بشر با یکدیگر و روابط این افراد با اشیا و نیز آثار و نهاد و مناسبات ناشی از آنهاست (فروند، ۳-۲: ۱۳۶۲). توحید در علوم اسلامی محور است، در این دانش آن‌گاه که از انسان بحث می‌شود وجه الهی او - از آن حیث که خلیفه‌الله است - در نظر گرفته می‌شود (نصر، ۲۸۲: ۱۳۸۰). در جهان‌بینی دینی، انسان مرکز دایرهٔ ممکنات است. بنابراین بنیادی‌ترین اصل در علوم اسلامی، توحید است. هر رشتهٔ علمی باید توحید را در سه محور وحدت علم، وحدت حیات و وحدت تاریخ در خود جای دهد. در علوم اسلامی فرضیات، روش‌ها، اصول و اهداف علم در پرتو اعتقاد به وحدت واجب تعالی، وحدت خلقت، وحدت حقیقت، وحدت علم، وحدت حیات و وحدت انسانیت شکل می‌گیرند.

### علوم انسانی

در علوم انسانی رفتارهای فردی و اجتماعی انسان مطالعه می‌شود (نه احوال و رفتارهای فیزیولوژیک). ماهیت، جایگاه و روش علوم انسانی محل بحث و مناقشهٔ بسیار است. جدایی علوم انسانی از علوم طبیعی و اختلاف نظر دربارهٔ جایگاه علوم انسانی ناشی از جهات مختلف است. موضوع علوم انسانی رفتار انسان است و رفتار انسان با سایر پدیده‌های طبیعی متفاوت است. اختیاری بودن رفتار انسان و معناداری پدیده‌های انسانی، غایت‌مداری پدیده‌های انسانی، آمیخته بودن واقعیت و ارزش‌ها در پدیده‌های انسانی، طبیعی بودن موضوعات در علوم طبیعی و اعتباری بودن آن در برخی

هم نظام اعتقادی و هم نظام اخلاقی در هر فرهنگی بر علم اثرگذار است، علم به مثابهٔ یک پدیدهٔ اجتماعی امری مستقل نیست بلکه ارتباط بین علم و فرهنگ را نمی‌توان نادیده گرفت.

### علوم اسلامی

علوم اسلامی به مجموعهٔ معارف و دانستنی‌های مربوط به ماوراءالطبیعه، جهان و انسان و تاریخ و فرهنگ اسلامی گفته می‌شود؛ دانش‌هایی که به عقاید دینی و رفتارهای دینی مسلمانان تعلق دارد مانند علم کلام اسلامی، فلسفه، منطق، تاریخ، فقه و مانند آن.

در مجموعهٔ علوم انسانی دانش‌هایی مانند علم‌النفس، اخلاق و حکمت عملی را می‌توان از جملهٔ علوم انسانی به حساب آورد. اخلاق، سیاست مدن و تدبیر منزل از مجموعهٔ حکمت عملی مد نظر حکمای مسلمان به معنای علم رفتار فردی، اجتماعی و خانوادگی جامعه است و با تعریف مشهور علوم انسانی در فرهنگ غرب سازگار است. اما مراد فیلسوفان مسلمان از علوم انسانی معارفی است که موضوع تحقیق آن فعالیت‌های بشر یعنی فعالیت‌هایی است که

توحید در علوم اسلامی محور است، در این دانش آن‌گاه که از انسان بحث می‌شود وجه الهی او - از آن حیث که خلیفه الله است - در نظر گرفته می‌شود. در جهان بینی دینی، انسان مرکز دایره ممکنات است.

که در حرکات ظاهری صرفاً دیده نمی‌شود. محدود شدن به مطالعه تجربی رفتار انسانی، معناداری، غایت‌داری و اعتبارسازی انسان را نشان نمی‌دهد. فیزیک نمی‌تواند سرمشق علوم انسانی باشد. در علوم انسانی نظر به قرائت و آزادی انسان است که با موجودات فیزیکی مشخص متفاوت است تفاوت عظیم انسان با ماشین و حیوانات چیزی نیست که بتوان در علوم انسانی نادیده گرفت.

### نسبت علوم انسانی و فرهنگ

علم به معنای یافته‌های تجربه‌پذیر تنها بخشی از اندیشه‌ای است که مسبوق به دانش‌های غیر تجربی مثل فلسفه، عرفان، تاریخ، دین و امثال آن است. همه این عناصر در هندسه و ساختار علم و جایگاه آن سهم دارند. فلسفه، علم، تاریخ علم، تفسیر فلسفی نظریات علمی، تعیین موضوع تحقیق، منابع فرضیات، نحوه

پدیده‌های انسانی، همه اینها منشأ تفکیک علوم انسانی از علوم طبیعی و اختلاف نظر درباره حقیقت علوم انسانی است.

در پدیده‌های طبیعی دستیابی به قانونمندی آسان است ولی در پدیده‌های انسانی به دلایل یاد شده رسیدن به قانون با دشواری مواجه است. در علوم انسانی هم موضوع و هم فاعل شناسایی، انسان است یعنی علاوه بر پیچیدگی موضوع و ابهام در روش، دشواری تأثیر عقیده و ارزش‌های عقیدتی و تمایلات فردی در تحقیق وجود دارد. تعلقات فردی - گرچه به صورت ناآگاهانه - باعث می‌شود که فهم و داوری بی‌طرفانه درباره پدیده‌های انسانی دچار خلل گردد.

از همین جهت درباره جایگاه علوم انسانی نظریات مختلفی وجود دارد. رفتارگرایان یا طبیعت‌گرایان و پوزیتیویست‌ها بر تجربی بودن علوم انسانی تأکید دارند.

از نظر آنان ملاک علم بودن تجربه‌پذیری است. هر دانشی باید شباهت به علم فیزیک پیدا کند. آگوست کنت صریحاً می‌گفت که علوم انسانی و علوم اجتماعی باید همان روش علوم طبیعی را طی کنند. اگر علوم انسانی یا بخش‌های از آن فاقد این ویژگی باشد علم نیست بلکه شبه‌علم است.

گروه دیگر که گاهی از آنان به ضد طبیعت‌گرا یاد می‌شود با تأکید بر تفاوت علوم انسانی و علوم طبیعی، روش آنها را نیز متفاوت می‌دانند مثلاً دیلتای می‌گفت کار علوم طبیعی توضیح پدیده‌هاست ولی کار علوم انسانی مثل تاریخ، فهم رفتار انسان است، رفتار آدمی معنایی دارد

### توجه به یک خطا

کسانی که علوم انسانی را تجربی می‌دانند آن را به طور کلی از حوزه دین خارج دانسته‌اند و نیز علوم انسانی را محصول فرهنگ غرب و متناسب با شئون غرب می‌دانند و معتقدند که این دانش با فرهنگ اسلامی بیگانه است و باید علوم انسانی را بر پایه معارف اسلامی بنا کنیم. این عقیده به طور کلی باطل است چون اولاً همه آنچه در علوم انسانی مطرح است نه بالفعل و نه بالقوه تجربی نیست، علوم تجربی جزء کوچکی از منظومه معارف بشری است. ثانیاً فرهنگ اسلامی با فرهنگ غرب اختلاف بنیادی دارد اما روش تحقیق در علم در همه فرهنگ‌ها واحد است. بنابراین اختلاف علوم بشری به لحاظ فرهنگ و جهان‌بینی امری مسلم است اما همه از روش واحدی پیروی می‌کنند. یعنی مثلاً اگر ما بخواهیم معارف دینی خود را به کسانی که با ما در فرهنگ و اعتقاد مشترک نیستند معرفی کنیم باید از روش تجربی یا روش عقلی استفاده کنیم، در غیر این صورت برای آنان قابل قبول نخواهد بود. اگر بخواهیم قضیه‌ای را به صورت یک قانون علمی ارائه کنیم باید مطابق معیار تجربی باشد و اگر آن را به مثابه یک اندیشه فلسفی بخواهیم ارائه کنیم باید مؤید به استدلال و شاهد عقلی باشد و اگر آن را به صورت یک فرضیه علمی بخواهیم ارائه کنیم باید از قدرت تفسیر برخوردار باشد. دین می‌تواند منبع الهام برای علم و به ویژه علوم انسانی باشد. دخالت تخیل خلاق الهام گرفته از روح معتقد به تعالیم دینی در ارائه فرضیات نقش تعیین‌کننده‌ای دارد. معارف اسلامی سرشار

کاربرد و اجرای نتیجه تحقیق اموری هستند که پیش از علم به معنی تجربه‌پذیری قرار دارند و از فرهنگ و جهان‌بینی و ارزش‌ها و محیط عالم تغذیه می‌کنند. علوم طبیعی و علوم انسانی در فرهنگ غرب از هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی غرب متأثرند و در روش نیز تحت تأثیر تجربه‌گرایی و تحصیل‌گرایی هستند. این علم در فرهنگ غرب یک مرحله تکاملی علم و محصول تمدن اروپایی است. بنابراین علوم انسانی و تا حدودی علوم طبیعی متأثر از ایدئولوژی، فرهنگ، سیاست، منافع و علایق عالم است. هر دانشی می‌تواند صبغه لیبرال، مارکسیستی یا اسلامی یا غیر آن داشته باشد. در گزارش‌های تاریخی ملاحظه می‌شود که سه مورخ با مثلاً سه دیدگاه لیبرالی، مارکسیستی و اسلامی یک رویداد را به سه صورت متفاوت گزارش می‌کنند. یعنی سه گونه تاریخ نگاشته می‌شود. در انتخاب موضوع، برجسته‌کردن یا بی‌اهمیت تلقی کردن بعضی حوادث، در معنا و تفسیر وقایع با هم متفاوت‌اند.

نکته دیگر این که علم سرزمین و جغرافیا ندارد ولی به فرهنگ وابسته است. در فرهنگ غرب نیز علوم مجرد از فرهنگ و ایدئولوژی نیستند، چون این علوم از ابتدا با آن فرهنگ شکل گرفته‌اند، این امر احساس نمی‌شود. شکی نیست که روح تفکر علمی موجود در فرهنگ غرب متناسب با فرهنگ اروپایی است و همخوانی چندانی با روح فرهنگ‌های دیگر ندارد. علوم انسانی در فرهنگ غرب مبتنی بر فلسفه، تاریخ فرهنگ و تجارب غرب است و تناسب کافی با فرهنگ و نیاز همه بشریت را ندارد (نصر، ۲۹-۲۸: ۱۳۸۳).

مجبور، انسان جاوید با انسان نابودی‌پذیر، انسان اخلاقی و مکلف با انسان غیراخلاقی و بی‌تکلیف متفاوت است، این دو بینش قطعاً در علوم انسانی تأثیر بسزایی ایجاد می‌کند. علوم انسانی با علوم طبیعی می‌توانند در روش یکی باشند ولی در بینش متفاوت‌اند. اموری مانند احساسات، عواطف، عقل، اختیار، هوش، حافظه و تخیل به راحتی به چنگ تجربه نمی‌افتند. امور طبیعی و انسانی در روش تحقیق متفاوت نیستند ولی امور روحی و معنوی با همه پدیده‌های مادی متفاوت‌اند. تجربه در امور خاص انسانی کارآیی ندارد. ابعاد فلسفی و عرفانی انسان از راه تجربه قابل تحصیل نیست. بعد روحی و معنوی انسان که گوهر اوست تا حد زیادی از دسترس تجربه فیزیکی به دور است. علوم انسانی‌ای که انسان متصل به تعالیم آسمانی است با علوم انسانی‌ای که انسان منقطع از این تعالیم است، متفاوت می‌باشد، هر چند از لحاظ روش و قوانین علمی مشترک هستند. تفکر سکولار، انسان‌محور است و انسان را در بعد مادی او خلاصه می‌کند ولی تفکر دینی خدامحور است و ارزش انسان را در اتصال به خدا می‌داند. سکولاریسم در حقیقت انسان را تنزل می‌دهد و به بعد مادی و حیوانی انسان معطوف است نه بعد انسانی‌اش. در فرهنگ غرب علم از حکمت الهی و اخلاق فطری جدا گردیده است. عصر روشنگری و تجددگرایی با بی‌اعتنایی به دین و بیرون راندن آن از حوزه زندگی اجتماعی، فرهنگ سکولاریسم را در غرب غالب کرد. دکارت حوزه ایمان و اخلاق را از حوزه عقل جدا دانست بلکه در فرهنگ غرب علم جانشین

از این تعالیم هستند که به موضوعات علوم انسانی مرتبط می‌شوند. اما هنگامی این معارف جزئی از علوم انسانی قرار خواهند گرفت که با روش علمی قابل ارزیابی و به زبان علمی قابل عرضه به جهان علم باشند. بنابراین باید علوم انسانی را از زاویه دید اسلامی مطالعه کرد. بدین منظور لازم است اولاً علوم انسانی از عناصر فرهنگی و ایدئولوژیک غیر اسلامی تصفیه شود و ثانیاً معارف اسلامی در علوم انسانی گنجانده شود. وظیفه عالمان مسلمان در این زمینه حل ناسازگاری‌های ممکن و هماهنگ کردن معارف دینی اسلام و علوم انسانی است. توجه به این نکته نیز لازم است که در تفسیر معارف دینی مربوط به علوم انسانی و نیز در مقام ارزیابی علمی این معارف هیچ کس معصوم از خطا نیست لذا نقادی در این خصوص همیشه ممکن است. به عبارت دیگر اگر معارف دینی با روش علمی قابل ارزیابی شد و به زبان علم قابل بیان گردید نباید امری مقدس پنداشته شود: متون دینی مقدس هستند ولی علوم برخاسته از این متون قدسی نیستند و قابلیت نقض و ابرام دارند.

#### نسبت علوم انسانی با باورهای دینی و فلسفی

در جهان‌بینی الهی خدا، جهان و انسان سه محور اصلی هستند. در نظام مادی انسان محور هستی است. در نظام الهی، انسان یکی از آفرینش‌های خداوند در جهان هستی است. انسان در جهان‌بینی الهی، یک موجود مادی دارای روح است. تصویر غیرمادی از انسان با تصویر مادی از او موجب تفاوت بنیادی است. انسان با روح با انسان بی‌روح، انسان مختار با انسان

درک درست نظریات علوم انسانی  
در هر جامعه‌ای بدون فهم فلسفه  
نظری حاکم بر آن جامعه امکان‌پذیر  
نیست.

ویژگی‌های فرهنگ و فلسفه اسلامی  
چنان که ذکر شد هر فرهنگی دارای ویژگی‌های  
خاص خود است. فرهنگ و فلسفه اسلامی نیز  
دارای ویژگی‌های زیر است:

۱. در فرهنگ و فلسفه اسلامی همه دانش‌ها  
مرتبط با وحی است بدین جهت مبانی، مقدمات  
و اهداف از آن بهره می‌گیرند و در بحث از  
انسان به وجه الهی و خلیفه‌اللهی انسان توجه  
می‌شود.

۲. نگرش مسلمانان به جهان، تاریخ و انسان  
موجب حرکت‌های اجتماعی، حساسیت‌های  
روانی و ذهنی خاص شده است و گرایش‌های  
علمی خاص ایجاد کرده است. مثلاً علوم هیئت،  
نجوم و طب در میان مسلمانان در مقایسه با  
دیگر ملل تفاوت‌های عمده دارند. این علوم  
وسیله شناخت اسرار جهان و طبیعت و انسان  
به شمار می‌رفته‌اند.

روحیات و خلیقات علمای این رشته‌ها  
موجب پیدایش فضای فرهنگی خاصی شده

خدا و اخلاق گردد. علم را مبنای اخلاق و نظام  
زندگی قرار دادند و آغاز و انجام جهان را از  
علم جستند. غایت و چرایی را از علم بیرون  
کردند. بدین ترتیب ما برای علوم انسانی در  
فرهنگ و فلسفه اسلامی باید ایمان و اخلاق را  
وارد صحنه تحقیق علمی کنیم. مقصود دخالت  
ایمان و اخلاق در روش تجربی و داوری علمی  
نیست بلکه مقصود دخالت ایمان و اخلاق در  
ارزش‌های علم است.

هم نظام اعتقادی و هم نظام اخلاقی در هر  
فرهنگی بر علم اثرگذار است علم به مثابه یک  
پدیده اجتماعی امری مستقل نیست بلکه ارتباط  
بین علم و فرهنگ را نمی‌توان نادیده گرفت.  
شناخت طبیعت و شناخت انسان و تنظیم  
حیات فردی و اجتماعی او ارتباط تنگاتنگی  
با جهان‌بینی و نظام ارزشی دارد. در فرهنگ  
و فلسفه اسلامی ارتباط بین علم و جهان‌بینی  
توحیدی به جای جهان‌بینی مادی و نظام ارزشی  
سکولار قرار می‌گیرد. در نظام توحیدی، یافتن  
حقیقت، تحقیق فضیلت و عدالت و ایجاد زمینه  
معرفتی و عملی برای عبودیت و بندگی خداوند  
غایت علم است. رسالت اصیل علم فهم طبیعت  
و آبادانی آن است.

فهم پدیده‌ها به منزله معرفت آیات و افعال  
الهی و ساختن طبیعت و استفاده درست از  
آن، حفظ سلامت و طراوت طبیعت به مثابه  
امانت الهی و واگذار کردن آن به نسل‌های  
آینده اهدافی است که در فرهنگ و فلسفه  
اسلامی تعقیب می‌شود و علم در خدمت  
ارزش‌های والای الهی و انسانی است (نصر،  
۱۳۴۵: ۳۳۸).

وحدت و پیوستگی تمام موجودات است (نصر، ۱۳۵۹: ۵). از نظر فیلسوفانی مانند فارابی پس از مبدأ اولی به ترتیب مبادی دیگر در پی می‌آید و موجوداتی از این مبادی دیگر در پی می‌آید و موجوداتی از این مبادی و موجوداتی دیگر در پی این موجودات به ترتیب هست تا به آخرین موجود در مرتبه وجود برسد (تحصیل السعاده). فلسفه اسلامی نظر واحد و پیوسته‌ای درباره مراتب و شئون عالم دارد و رابطه بین همه موجودات و سلسله مراتب هستی و پیوستگی درجات و شعب آن همواره از اساس و اصول این فلسفه بوده است. از این رو شئون در جهان از نظر اسلام نمی‌تواند فانی اصل توحید باشد و در واقع اصل و اساس و علت وجود اسلام بیان و اشاعه اصل توحید است.

### نظم و انتظام

در دیدگاه فیلسوف مسلمان بین همه مراتب وجود نظم و هماهنگی وجود دارد. یک نظام دارای انتظام و ارتباط، به سوی هدفی معین رهنمون است. نتیجه اعتقاد به نظم در جهان آفرینش، باور هدف‌دار بودن مجموعه نظام هستی است، نظامی منظم و هدف‌دار. بنابراین هر تغییر و تحول توأم با تعادل است. در مجموعه هستی انسان به مشابه جهانی صغیر است. تمام قوانین حاکم بر جهان هستی بر انسان نیز حاکم است. انسان از جهت رشد، ترقی و کمال و هماهنگی الگوی کوچکی از تمام نظام هستی است (نصر، ۳۳۸: ۱۳۴۵). در اندیشه فیلسوف مسلمان انسان با جهان هستی مقایسه می‌شود این در حالی است که در فرهنگ غرب انسان

### علوم طبیعی و علوم انسانی در فرهنگ غرب از هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی غرب متأثرند و در روش نیز تحت تأثیر تجربه‌گرایی و تحصیل‌گرایی هستند.

بود به طوری که اختلاف عمده‌ای بین نظریات عالمان مسلمان و غیرمسلمان وجود داشت (سجادی، ۱۸۵: ۱۳۴۶).

### اصول اندیشه متفکران مسلمان

مجموعه اصولی که دیدگاه‌های جهان‌شناسی و انسان‌شناسی یک فرد مسلمان را پی‌ریزی می‌کند از اهمیت خاصی برخوردار است. بدون این اصول هر تحقیقی ناقص است.

### وحدت

اولین اصل جهان‌بینی اسلامی توحید است، اصلی که هسته اولیه جهان‌بینی یک مسلمان را تشکیل می‌دهد. بر طبق این اصل تمام کائنات یکی است و ذات خدای متعال برای تمام جهان مبدأ اولی به حساب می‌آید و منشأ خلقت و مقصد هستی است. همه اجزای عالم در عین کثرت، حکم شیء واحدی دارد که دارای غرضی واحد است. هدف تمام علوم و معارف اسلامی نشان دادن



همواره با طبیعت بی‌جان، ماشین و صنعت مقایسه می‌گردد.

### کمال

یکی از مباحث اصلی در فلسفه و عرفان اسلامی تبیین انسان کامل است. رشد و ترقی انسان از هدف‌های بلند فلسفه و علوم اسلامی است، چون هدف رسیدن به کمال مطلوب انسانی است، انسان و کمال او بر همه چیز مقدم است. در حکمت اسلامی مکرر آمده است که هر فرد باید خویشتن را از طبیعت خاص خویش رها کند و خود را به انسان کاملی که منشأش در درون اوست، برساند و در نتیجه به اصول جهان معرفت پیدا کند و از حقانیت الهی آگاه گردد. همه متفکران و فیلسوفان مسلمان همچون فارابی، ابن‌سینا، ابن‌خلدون، خواجه نصیر، نظام‌الملک، مطهری، علامه طباطبایی و دیگران، هدف خلقت و حضور در جامعه بشری را کمال‌یابی انسان دانسته‌اند.

فارابی برای طرح مدینه فاضله خود از دریچه معرفت‌شناسی و سپس جهان‌شناسی و انسان‌شناسی وارد می‌شود، پس از استحکام این مباحث به طرح مسائل اجتماعی می‌پردازد (آنجایی که مدینه‌های فاضله و تفاوت آنها را با مدینه‌های غیرفاضله مطرح کرده است)، عمده مباحث مطرح شده در کتاب *اندیشه‌های اهل مدینه فاضله* مربوط به مبانی فلسفی و نظام فلسفی جهان است. پس باید توجه داشت که علوم انسانی قابلیت تفکیک از فلسفه نظری را ندارد. به عبارت دیگر درک درست نظریات علوم انسانی در هر جامعه‌ای بدون فهم فلسفه

نظری حاکم بر آن جامعه امکان‌پذیر نیست: علوم انسانی پس از بحث در مورد مبدأ اولی و ذات الهی به سلسله معلولات عالم عقول می‌پردازد و بعد از طرح سلسله موجودات فقط به انسان توجه خاص می‌کند و درباره انسان، غایت از خلق او و سعادت مربوط به او و کمال او بحث می‌کند و آن‌گاه درباره دانشی که مربوط به افعال انسانی است، بررسی لازم به عمل می‌آورد (داوری، ۹۴: ۱۳۵۴).

### وحی

فیلسوفان مسلمان همواره مبدأ حکمت را وحی دانسته‌اند و حتی کسانی معتقدند فلسفه اسلامی خود همان فلسفه مبتنی بر وحی است و شامل نوعی جهان‌بینی است که ادراک وحی در عالم صغیر و عالم کبیر سهم اساسی دارد.

وحی نقطه اوج کمال‌یابی انسان است، کسی که سلاح وحی را در دست دارد (پیامبر)، انسان کمال یافته‌ای است که می‌تواند الگو، راهبر و راهنمای بشریت باشد.

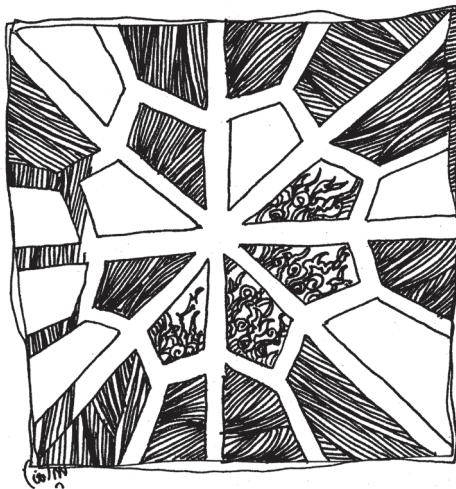
از آنچه گذشت به دست می‌آید که علوم انسانی از جمله دانش‌های بشری است که به لحاظ روش و به اصطلاح مقام داوری اختصاص به هیچ فرهنگ و قومی ندارد و بدین جهت نمی‌توان علوم انسانی در فرهنگ اسلامی را جدا از اندیشه‌های بشری در جهان دانست. ولی به لحاظ مقام گردآوری، علوم انسانی در هر فرهنگ اختصاص به همان قوم و فرهنگ دارد، بدین جهت علوم انسانی در فرهنگ غرب با علوم انسانی در فرهنگ اسلامی تمایز پیدا می‌کند.

چنان که ذکر شد در فرهنگ غرب سکولاریسم و انسان مادی، محور است ولی در فرهنگ و فلسفه اسلامی انسان جزئی از هستی است و خدا محور هستی و جهان است. در فرهنگ غرب انسان مادی در صدر می‌نشیند و در جامعه اسلامی خدا در صدر می‌نشیند و این اندیشه و فلسفه، نظر خود را درباره اعمال و رفتار انسان‌ها آشکار می‌کند.

در فرهنگ غرب علوم انسانی از مبدأ و معاد قطع شده و حضور خدا در جهان نادیده گرفته شده است، حداکثر به خدا به منزله آغازگر خلقت نگریسته می‌شود نه خالق که حاضر و فعال است. این در حالی است که در فرهنگ اسلامی و در اندیشه حکیمان مسلمان علم حقیقی، علم به ذات حق، اسما و صفات او و افعال و آثار الهی است و در آن به خلقت در پرتو حکمت الهی و اتکای خلق به خالق نگاه می‌شود.

در فرهنگ غرب همه عناصر واقعیت به نازل‌ترین سطح ظهور آن که جهان فیزیکی است، تنزل یافته است. اساس علم و فرهنگ غرب بر روش تجربی استوار است و تفکر حاکم، تجربه‌گرایی محض، پوزیتیویسم و نسبیت‌گرایی است.

این در حالی است که در فرهنگ و فلسفه اسلامی، علم مبتنی بر جهان‌بینی الهی است و متناسب با هر موضوع تحقیقی از روش‌های مختلف استفاده می‌شود. روش تحقیق در علوم اسلامی سلسله‌ای از وحی، اشراق تا حس و تجربه و عقل را در برمی‌گیرد. البته اینها نه تنها متعارض نیستند بلکه مکمل یکدیگرند و همه



فرهنگی نیست بلکه حاصل علم و عقل تجربی بشر است اما به لحاظ ارزش این دو فرهنگ دارای دو نوع مدیریت هستند. نظام اعتقادی و ارزشی در فرهنگ غرب مادی و سکولار است ولی در فرهنگ اسلامی امری الهی است. در این فرهنگ مدیریت بر اساس عقل مسلح به قوانین الهی است. عقل و علم در سایه هدایت الهی حرکت می‌کنند. البته مدیریتی که به علم و تجربه بی‌اعتنا باشد اسلامی نیست و نیز مدیریتی که به ضوابط الهی بی‌اعتنا باشد و این را منحصر به اعمال فردی و رابطه قلبی با خدا بداند، محکوم به شکست است. حکومت جامعه یک نظام رفتاری است که ماده و صورت آن را انسان تعیین می‌کند. تعیین هویت حکومت با نظام عقیدتی‌ای است که مبنای آن است. حکومت لیبرال، حکومت مارکسیستی و حکومتی دینی همه ناظر به این مبنای فکری هستند. در مدیریت اسلامی، مبانی و اهداف برگرفته از جهان‌بینی الهی است، حدود و ضوابط در فقه و حقوق اسلام تعریف می‌شود و ارزش‌ها را اخلاق اسلامی تعیین می‌کند، اما روش از علم و تجربه بشری برگرفته می‌شود. در حکومت‌های دیگر نیز این چنین است. تعیین ماهیت حکومت با علم نیست بلکه با نظام اعتقادی و ارزشی است. علم به معنی روشی از اندوخته‌های بشری است و میان همه انسان‌ها مشترک است، آنچه حکومت دینی را از حکومت سکولار متمایز می‌کند روش و علم تجربی بشر نیست بلکه این اعتقادات و ارزش‌ها هستند که موجب تمایز می‌شوند. یکی دیگر از علوم انسانی علم تعلیم و

باید علوم انسانی را از زاویه دید اسلامی مطالعه کرد. بدین منظور لازم است اولاً علوم انسانی از عناصر فرهنگی و ایدئولوژیک غیراسلامی تصفیه شود و ثانیاً معارف اسلامی در علوم انسانی گنجانده شود. وظیفه عالمان مسلمان در این زمینه حل ناسازگاری‌های ممکن و هماهنگ کردن معارف دینی اسلام و علوم انسانی است.

در سایه توحید وحدت دارند. از نظر فیلسوفان مسلمان دانش حقیقی چه طبیعی، چه ریاضی و چه کشفی و تجربی در نهایت از عقل الهی برگرفته می‌شود. سرچشمه عقل الهی در فطرت و جایگاه آن قلب است. عقل بشری و حس، مظاهر آن حقیقت هستند. علوم اسلامی ریشه و حیاتی دارد.

در فرهنگ غرب اتصال واقعیات طبیعی به واقعیات فراتر و به مراتب عالی‌تر قطع است. این نگرش استقلالی به طبیعت و مستقل دانستن علم از مراتب عالی معرفت، در ناسازگاری آشکار با نگاه فرهنگ اسلامی به طبیعت و علم است.

برای روشن شدن تفاوت علوم انسانی در فرهنگ و فلسفه غرب یا علوم انسانی در فرهنگ و حکمت اسلامی چند مثال می‌توان ذکر کرد:

از جمله علوم انسانی علم مدیریت جامعه است. علم مدیریت به لحاظ روش در فرهنگ غرب و فرهنگ اسلامی امری مشترک است و بدین جهت دانش مدیریت متعلق به هیچ

تربیت است. دانش تعلیم و تربیت به لحاظ روش و فن متعلق به علوم بشری است و در فرهنگ‌های مختلف تفاوت چندانی ندارد.

هر چند روش‌ها از شکل سنتی به شکل مدرن تحول یافته‌اند و می‌توانند تحول پیدا کنند، در هر صورت انسان‌ها می‌توانند از این تجربه بشری به طور یکسان بهره‌مند باشند و این روش قابلیت سازگاری با هر فرهنگی را دارد. اما به لحاظ ارزش هر قوم و تمدنی می‌تواند تعلیم و تربیت مخصوص به خود داشته باشد. از این جهت تعلیم و تربیت در فرهنگ غرب با تعلیم و تربیت در فرهنگ اسلامی به لحاظ مبانی و ارزش‌ها متفاوت است.

در فرهنگ اسلامی تعلیم و تربیت با اسم رب آغاز می‌شود (اقراً باسم ربك الذی خلق) و به قلم سوگند خورده می‌شود (ن و القلم و ما یسطرون) خدا معلم و انسان متعلم در نظر گرفته می‌شود (علم الانسان ما لم یعلم). عرش خدا را کرسی تدریس می‌داند. بدین ترتیب معرفت و توجه به حق سراسر وجود عالم را فرا می‌گیرد (اول العلم معرفة الجبار و آخر العلم تفویض الامر الیه). علم و عالم اسلامی نمی‌تواند به وحی الهی و تعالیم دینی بی‌توجه باشد. عالم مسلمان هم به کتاب تکوینی و هم به کتاب تدوینی مراجعه می‌کند.

مطالعه یک‌جانبه هر یک از این دو کتاب و غفلت از دیگری موجب نقص در معرفت است. قرآن هم به تفکر در هستی (جهان‌بینی)، هم مطالعه طبیعت بی‌جان، هم به مطالعه تاریخ و جوامع بشری (علوم اجتماعی) و هم به مطالعه ابعاد مختلف انسان (عرفان، اخلاق و

روان‌شناسی) دعوت کرده است. همین‌طور علم اقتصاد یکی از علوم انسانی است. اقتصاد به لحاظ روش امری مشترک در همه فرهنگ‌هاست. قواعد و قوانین آن، حاصل سال‌ها تجربه بشر است. بشر دریافته است که تورم، ناشی از رشد نقدینگی در جامعه است. این قاعده مربوط به فرهنگ و جامعه خاصی نیست در همه اقتصادها این قاعده وجود دارد ولی اقتصاد به لحاظ ارزش در فرهنگ‌های گوناگون، متفاوت است. ارزش‌های حاکم بر اقتصاد غربی، ارزش‌های مادی است و انسان برده مال است.

اما در فرهنگ اسلامی اقتصاد در خدمت کمال انسان است. دارای پشتوانه عرفان و فلسفه اسلامی است. در واقع ارزش‌های اقتصادی از علم کلام، فلسفه، اخلاق و عرفان سرچشمه می‌گیرند. اقتصاد متأثر از مبانی دینی و اندیشه‌های فلسفی و حکمی در فرهنگ اسلام کاملاً با اقتصاد متأثر از اندیشه‌های مادی متفاوت است. بحران زیست‌محیطی و نیز تشویش مردم در فرهنگ غرب، بی‌قوارگی محیط زیست شهری و امثال آن نتیجه تلاش انسانی است که می‌خواهد در زندگی فقط غم نان داشته باشد و استقلال خویش را از عالم بالا اعلام کند (نصر، ۱۳۸۳: ۴۳؛ نصر، ۱۳۸۴ مقدمه). دیگر این که از منظر تعالیم اسلامی، «کار» با توجه به نیازهای بشر و نظر به ضرورت برقراری تعادل در زندگی فردی و اجتماعی فضیلت و امتیاز به حساب می‌آید (نه این که کار از آن جهت که کار است، فضیلت باشد).

این‌گونه نگرش به کار خطر دچار شدن

سرچشمه و حیانی دارد، جهان‌بینی الهی حاصلی غیر از جهان‌بینی مادی و سکولار دارد و باید‌ها و نبایدهای این دو فرهنگ نیز متفاوت می‌شود. مدعای این مقاله با توجه به موضوع فلسفه نظر و عمل آن است که اگر اندیشه، فلسفه و فرهنگ تفاوت پیدا کند، رفتار و عمل مبتنی بر آن نیز متفاوت خواهد شد. به نظر می‌رسد مطالب مذکور توانسته است به خوبی این ادعا را به اثبات برساند. امید است با همت و توجه بیشتر عالمان مسلمان زوایای تاریک علوم انسانی در فرهنگ و تمدن اسلامی روشن‌تر گردد.

#### پی‌نوشت‌ها

\* استادیار گروه فلسفه دانشگاه کاشان.

#### منابع

- داوری، رضا، (۱۳۵۴)، *فلسفه مدنی فارابی*، تهران: مرکز اطلاعات و هماهنگی.
- فروند، ژولین، (۱۳۶۲)، *آرا و نظریه‌ها در علوم انسانی*، ترجمه علی‌محمد کاردان، ستاد انقلاب فرهنگی، مرکز نشر دانشگاهی.
- سجادی، سیدجعفر، (۱۳۴۶)، *تاریخ فرهنگ علوم عقلی*، تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
- فارابی، ابونصرمحمد، (۱۴۱۳)، *تحصیل السعاده*، جعفر آل یاسین، بیروت: دارالمناهل.

به حرص و طمع را بر طرف می‌کند. با توجه به آموزه‌های قرآنی، انسان از فرو افتادن به ورطه افراط محفوظ نگاه داشته شده است (نصر، ۷۰: ۱۳۸۶). بر طبق قوانین اسلام خود کار به لحاظ جنبه‌های اقتصادی باید پیرو قراردادی انجام شود که بر پایه عدالت و انصاف و نیز مسئولیت متقابل کارگر و کارفرما تنظیم شده است (همان: ۷۲). اگر کارگر در کیفیت یا کمیت کاری که بر طبق قرارداد باید انجام دهد به کارفرما خیانت کند، درآمد او حلال نخواهد بود و گریبانگیر خانواده‌اش خواهد شد و احتمال این که دچار غضب الهی شود، هست و احتمال این که این غضب به صورت بیماری، نقص در اموال و بلاهای دیگر بر سر خود و خانواده‌اش فرود آید، وجود دارد (همان: ۷۳).

مثال دیگر این که در فرهنگ اسلامی دو جنس مرد و زن مکمل یکدیگرند و در سطح جامعه و خانواده مقصود اسلام از قانونگذاری برپایی نظامی بوده است که در آن بیشترین ثبات برقرار باشد. تعلق و دل‌بستگی زن و مرد به بنیان خانواده به متنها درجه حفظ شده است و به ازدواج به منزله وظیفه‌ای دینی تأکید شده است. این در حالی است که در فرهنگ سکولار غرب اصلاً این چنین نیست بلکه به خانواده به دید منفی نگریسته می‌شود و ازدواج امری شعاری محسوب می‌شود و اصلاً کاری مقدس شمرده نمی‌شود (همان: ۹۳؛ مطهری، ۵۷۰-۵۵۰: ۱۳۸۰). از آنچه ذکر شد می‌توان نتیجه گرفت که علوم انسانی در فرهنگ و فلسفه اسلامی جایگاهی متفاوت نسبت به فرهنگ غرب دارد: چون مبانی و اندیشه فیلسوفان و عالمان مسلمان

- فارابی، ابونصر محمد، (۱۳۵۴)، *اندیشه‌های اهل مدینه فاضله*، ترجمه و شرح سیدجعفر سجادی، تهران: مطالعات فرهنگی.
- مطهری، مرتضی، (۱۳۸۰)، *مجموعه آثار جلد ۲۰*، قم: انتشارات صدرا.
- نصر، سیدحسین، (۱۳۸۶)، *اسلام سنتی در دنیای متجدد*، ترجمه محمد صالحی، تهران: دفتر پژوهش و نشر سهروردی.
- نصر، سیدحسین، (۱۳۸۳)، *اسلام و تنگناهای انسان* متجدد، ترجمه انشاءالله رحمتی، دفتر پژوهش و نشر سهروردی.
- نصر، سیدحسین، (۱۳۸۴)، *انسان و طبیعت*، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- نصر، سیدحسین، (۱۳۵۹)، *علم و تمدن در اسلام*، ترجمه احمد آرام، تهران: خوارزمی.
- نصر، سیدحسین، (۱۳۸۰)، *معرفت و معنویت*، ترجمه انشاءالله رحمتی، تهران: دفتر پژوهش و نشر سهروردی.
- نصر، سیدحسین، (۱۳۴۵)، *نظر متفکران اسلامی درباره طبیعت*، تهران: دهخدا.

